

## جبرگرایی در شعر اخوان ثالث

محتشم محمدی\*

امین سرانجام\*\*

### چکیده

این مقاله، پژوهشی است در هشت دفتر شعر مهدی اخوان ثالث (م. امید) که در زمان حیات شاعر و زیر نظر وی به چاپ رسیده است؛ به دنبال استخراج شواهد و نمونه‌های برجسته‌ای از اندیشه‌های جبرگرایانه‌ی وی. این پژوهش از دیدگاه جبرفلسفی، جبرعاطفی و جبرگرایی علمی صورت گرفته است. به نظر می‌رسد که مشکلات و مسائل زندگی شخصی اخوان نیز بستری مناسب برای گرایش او به جبر بوده و شکست سیاسی مردادماه ۱۳۳۲ نیز آن را تشدید کرده است.

### واژگان کلیدی

جبرگرایی، مهدی اخوان ثالث، شعر معاصر، فلسفه، علم.

### ۱- مقدمه

تعیین‌کنندگی و محوریت نقش یکی از دو قطب «جبر» و «اختیار» در تار و پود جامه‌ی حیات بشری، از دیرباز یکی از عمده‌ترین دغدغه‌های اصلی انسان در عرصه‌ی پهناور هستی بوده و عمری به درازای عمر تاریخ و اندیشه و فرهنگ و تمدن و تفکر آدمی دارد.

E-mail: tmohamad@shirazu.ac.ir

E-mail: Isaranjam@yahoo.com

\* استادیار دانشگاه شیراز (مجتمع آموزش عالی کازرون)

\*\* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی (مجتمع آموزش عالی کازرون)



در آیین‌ها و مذهب‌های گوناگون، در مکتب‌ها و گرایش‌های فلسفی و کلامی و عرفانی گوناگون، در ژرف ساخت باورها و عقاید ملت‌ها و اقوام و بالاخره در هر آنچه، جوهر وجود حیات معنوی بشر را می‌سازد، شاهد رویکردهای متفاوت و احياناً متضاد، نسبت به پذیرش یا نفی محوریت و غلبه‌ی که کمتر آیین و مکتب و مسلکی، توانسته است به طور کامل تکلیف خود را با این قضیه روشن کند که: آیا «جبر» و تأثیر نیروهای فوق اراده‌ی بشری بر زندگی انسان چیرگی دارد یا اینکه انسان واقعاً در مسیر زندگی دارای «اختیار» و قدرت انتخاب است و با کمک اراده‌ی آزاد و به نیروی توانمندی‌های خود، طرح زندگی‌اش را پی می‌ریزد و بنای آینده را بر آن می‌نهد.

در این میانه، اسلام، به نوعی تعدیل میان این دو قطب قائل است؛ چنان که در کلام یکی از بزرگان ائمه شیعه داریم: «لَا جَبْرٌ وَ لَا تَفْوِیْضٌ؛ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ<sup>۱</sup> (نه جبر است و نه اختیار، بلکه چیزی است میان این دو)؛ به این معنا که انسان در طول حیات و در انجام اعمال و افعال خویش، نه به کلی اسیر و گرفتار نیروی جبر و بازدارندگی است و نه کاملاً مختار و آزاد!

به هر حال، در این نزاع دیرپای عقیدتی و اندیشگی، همواره بوده اند آیین‌ها و مکتب‌ها و شخصیت‌هایی که با استدلال‌های گوناگون، طرف «جبر» را گرفته اند و نقش اختیار بشری را در ترسیم حالات و مسائل آینده و فراز و نشیب‌های زندگی آدمی کم‌رنگ دانسته؛ یا آن را به کلی تحت الشعاع وجود «جبر» و زیر سیطره‌ی نیروهای مافوق اراده و خواست انسان برشمرده اند. بسامد واژه‌ها و تعبیراتی که مفید معنایی از قبیل: تقدیر، قسمت، سرنوشت، قضا و... در فرهنگ و ادبیات ملل و اقوام مختلف هستند، بازگو کننده‌ی همین حقیقت است که اعتقاد به جبر در قالب تقدیرپذیری و سرنوشت باوری (fatalism) همواره از چالش برانگیزترین موضوعات و مباحث فلسفی و عقیدتی بوده و بخشی از



میراث فرهنگ و تمدن بشری را ساخته و در آثار ادبی جهان نیز به طرز بارز و چشمگیر انعکاس یافته است.

از تراژدی‌های یونان باستان تا سیف‌ایوب در عهد عتیق و از آن پس، از اشعار ابوالعلائی معری و خیام نیشابوری گرفته تا تحقیقات و آثار ناتورالیست‌ها و نوشته‌های گروهی از فلاسفه و هنرمندان بدبین و پوچ‌گرای (نیپیلیست) معاصر، «جبرگرایی» در ادبیات و فرهنگ، یک بنمایه (motif) غالب است. در این‌گونه نظام‌های اندیشگی و در چارچوب چنین جهان بینی‌هایی، انسان موجودی عاجز و ناتوان به تصویر کشیده می‌شود که در نهایت شوربختی و بی‌پناهی، یا از تقدیر رنج می‌برد و شکنجه می‌کشد؛ یا در چنبر دیگر نیروهای شوم و گزیرناپذیر گرفتار بوده و دست و پا می‌زند؛ و نهایتاً در این جدال نابرابر، نابود خواهد شد و واپسین حلقه‌ی سلسله‌ی اسارت، به چنین فرجامی تلخ و سرانجامی شوم خواهد انجامید!

پدیده‌ی اعتقاد به جبر و نفی اختیار و اراده‌ی آزاد بشری، تحت تأثیر چه عواملی ایجاد می‌شود؛ به عبارت دیگر، اندیشیدن به چه مسائل و پدیده‌هایی، عده‌ای از اهالی فرهنگ و تفکر را به این نتیجه می‌رساند که «جبر» بر تمام شئون حیات انسان حاکم است و «اختیار» چیزی نیست مگر خیالی دلکش و افسانه‌ای موهوم<sup>۲</sup>

اگر با دقت به عوامل سبب‌ساز و مؤثر در شکل‌گیری و رواج اندیشه‌های جبرگرایانه‌ی حاکم بر ذهن و ضمیر افراد و جوامع انسانی بنگریم، در خواهیم یافت که اعتقاد به جبر و در مقابل، نفی و کمرنگ شمردن نقش اختیار در سیر مسائل حیاتی، عمدتاً ریشه در آموزه‌ها و باورهای آیینی و عقیدتی و همچنین، مسائل روحی و روانی دارد. بر این دو عامل، البته، باید تأثیر دستاوردهای علمی و تجربی در طول قرن‌ها را نیز افزود؛ چرا که در برخی از برهه‌های زمانی، تسلط علوم تجربی و آزمایشگاهی بر اذهان قاطبه‌ی مردم یک



عصر یا بخش عظیمی از آنان و نیز بر متفکران و اندیشمندان جامعه، باعث شده است که همه‌ی پدیده‌ها را از آن زاویه‌ی خاص مورد بررسی قرار دهند و مثلاً همان احکامی را که در مورد زندگی جماد و نبات و حیوان صادر می‌کنند، در مورد مسائل حیاتی انسان نیز قابل تعمیم بدانند.<sup>۳</sup>

پیرامون منشأ آیینی و عقیدتی اعتقاد به جبر نیز روشن است که وقتی در یک جهان بینی و هستی‌شناسی آیینی یا مسلک عرفانی، همه چیز تحت اراده و مشیت خداوندی قرار دارد و نفوذ و قدرت نیروی آفریدگار تا آنجا گسترش می‌یابد که حتی بدون اراده‌ی او کوچکترین حرکتی در عالم ممکنات تحقق نمی‌پذیرد، گروهی از پیروان این ادیان و مکتب‌ها، به چنین باوری برسند که زمام همه‌ی امور در دست قضا و قدر و سرنوشت است و بشر در تعیین راه و رسم زندگی خود و ترسیم خطوط پیروزی یا شکست خویش، عاطل است و هیچکاره!

نهایتاً، در رابطه با عوامل روحی و روانی مؤثر در شکل‌گیری و پذیرش جبرگرایی و روحیه‌ی تسلیم‌پذیری، باید خاطر نشان کرد که گاهی اوقات، برخی شکستهای فردی، جمعی، قومی، ملی و... زمینه‌ی روحی و روانی اعتقاد به جبر و نفی باور به اختیار را در برخی افراد و جوامع ایجاد می‌کند و آن‌ها را به این باور می‌رساند که چون یکبار به سختی شکست خورده‌اند، دیگر، هر حرکتی محکوم به شکست است و جهان، عرصه‌ی مبارزات بیهوده و نبردهای عبث و شکستهای مکرر است و جز این چیزی نیست. با این توصیف، در بررسی عوامل روحی و روانی مؤثر در رواج و گسترش چنین اندیشه‌هایی در جوامع مختلف، به هیچ وجه نباید از اهمیت شرایط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... حاکم بر جامعه غفلت نمود.



این مقدمه‌ی مختصر، دریچه‌ی ورود به رویکرد متنوع یکی از بزرگترین شاعران معاصرمان، زنده یاد مهدی اخوان ثالث (م. امید) نسبت به مفهوم «جبرگرایی» در ابعاد مختلفش می‌باشد داشته باشیم. سند و مدرک ما در این جُستار، سروده‌های مهدی اخوان ثالث است.

## ۲- جبر در اندیشه‌ی اخوان ثالث

مهدی اخوان ثالث (م. امید) به گواهی آثار و سروده هایش، شاعری جبرگرا و جبران‌دیش بود و اعتقادی به آزادی و اختیار بشری نداشت و از حسرت فقدان آزادی جانی سوزان و دلی بیقرار داشت. «دروغ زشت و مشهور بزرگی، نامش: آزادی». (اخوان ۸، ۱۳۷۶، ۱۵۲) امید را «شاعر شکست<sup>۴</sup> خوانده اند و قهراً زیرساخت جهان بینی شاعر شکست، چیزی جز جبرباوری نمی‌تواند بود.

اگر بخواهیم از سبب‌شناسی گرایش امید به پذیرش جبر و نفی اختیار بحث کنیم، ناگزیر باید به زندگی شخصی، حوادث اجتماعی و سیاسی خاص و نیز تأثیرپذیریهای او از متفکران گذشته و معاصر پردازیم. در این مجال، لزوم بحث مفصل در این زمینه نیست؛ بلکه اشارتی کافی است یادآوری این مطلب را، که چرا امید، «چاووشی خوان قوافل حسرت و نومیدی<sup>۵</sup>» گردید و فراخنای عالم هستی را محبسی تنگ و بی‌روزن یافت:

«بسیاری از ناقدان کوشیده اند تا با تکیه بر کودتای ۲۸ مرداد به عنوان علت العلل یا یگانه علت به طرح شکست در شعر اخوان پردازند. حال آن که در معرفت‌شناسی، معلل یک معلول، از علت‌های مختلف و متفاوت شکل می‌گیرد. در هر پدیده‌ی انسانی و اجتماعی، علل پیدا و ناپیدایی وجود دارد که انسان را به هنگام حادث شدن، درگیر خود می‌کند... طرح شکست در شعر اخوان در دوره‌های مختلف به شکل‌های متفاوت بروز کرده است و ما معتقدیم که اخوان،



زاده‌ی یک شرایط شکست پذیر بوده است. یعنی هیچ مقطعی از زندگی او بدون بحران اجتماعی یا سیاسی نبوده است.

اگر بخواهیم به علل درونی این حادثه توجه کنیم، عوامل علت ساز زیادی را در این حادثه دخیل می‌دانیم. اخوان به جز آنکه در بدترین مقطع اجتماعی و سیاسی ما می‌زیست از لحاظ خانوادگی در فقر اجتماعی و اقتصادی به سر می‌برد... دیگر زوایای زندگی او نیز رنگ خوبی ندارد. اخوان حتی در جوانی در عشق شکست می‌خورد. این شکست به شکل‌های متفاوت در شعرهای او پیداست. «(محمدی آملی، ۱۳۸۵، ۲۸۱-۲۷۸)

بنابراین کودتای ۲۸ مرداد محملی بود برای ظهور و بروز یک استعداد فطری در اخوان؛ نه تنها عاملی که او را به سمت پذیرش فلسفه‌ی شکست سوق داده باشد. همین آمادگی ذاتی، فکری و روحی بود که او را به خیام، هدایت و برخی تفکرات اگزیستانسیالیستی نیز علاقه مند می‌ساخت. با آنکه اخوان در برخی موارد، سخت پابند سنت‌های فرهنگی و فرهنگ سنتی بود، اما بارقه‌هایی شدید از اندیشه‌های هیچ‌انگارانه و جبرگرایانه، از همه سوی اشعارش سر بر می‌کشد.

این است که ما برآنیم تا جلوه‌های جبرگرایی در شعر اخوان را در سه سطح به تماشا بنشینیم. آنچه در پی خواهد آمد بررسی رویکرد اخوان است به مقوله‌ی «جبرگرایی» در سه سطح متنوع.

### ۳- جبر اخوان از منظر فلسفی

مهدی اخوان ثالث (م. امید) به عنوان یک شاعر باستانگرا، سخت مجذوب فرهنگ و تمدن ایران باستان بود. علاقه‌ی وافر او به شاهنامه و حماسه‌ی ملی ایران و احترام و تکریم شخصیت‌هایی چون مزدک، مانی، زرتشت و... همه و همه، گواهی بر ایران دوستی و میهن ستایی اوست.



یکی از آیینهای ایران باستان که در واقع از شاخه‌های دین زرتشتی می‌باشد، مکتب عرفانی - فلسفی «زروانی» یا اعتقاد به زروان بی‌کران (خدای زمان) است:

«... از زروان در منابع ایرانی، ارمنی، پهلوی و سریانی یاد شده است. در متون پهلوی مانند اوستا، وندیداد، خرده اوستا، ویسپرد، بندهش و گزیده‌های زاډ اسپرم به تفصیل از زروان کرانه مند و زروان بی‌کرانه صحبت به میان آمده است. بر اساس آنچه در این متون آمده هیچ آفرینشی بدون همراهی زروان در جهان هستی صورت نمی‌پذیرد. در واقع، زروان، خدای زمان است که آغازی بر او متصور نیست و از سویی، او پدیدآورنده‌ی اهریمن و اهورمزد یا هرمزد است و هم او داور میان تاریکی و روشنایی است. در متون مانوی، زروان، خدای ازلی نامیده شده است. او خدای خدایان است و از دانش و نیروی بیکران بهره مند است. او خدای اقبال، خدای مرگ و خدای زندگی است. او را در عین اینکه خدای زمان نامیده اند خدای مکان هم گفته اند. خدایی که منشأ همه چیز است. از زروان بیکرانه، زروان کرانه مند پدید می‌آید که محدود به نه هزار سال است و پس از آن، همه‌ی آفرینش‌ها از سوی هرمزد صورت می‌پذیرد. منشأ همه‌ی آفرینش‌ها از زروان است که منشأ هستی است. اساس زمان، مکان، کیهان و تقدیر است. در مبانی جهان‌شناسی زروانی، جهان مادی از تاریکی آفریده شده است که وجودی اهریمنی دارد و پس از پیروزی هرمزد رنگی از روشنایی می‌گیرد.» (قنبری، ۱۳۸۴، ۱۹۵) و (نک: زهر، ۱۳۷۵، فصل پنجم)

گروهی از پژوهشگران بر این باورند که زروانگیری یک دین مستقل و دارای آیین و مناسکی جدا از دیانت زرتشتی نبوده، بلکه کیشی فلسفی بوده با مایه‌های عرفانی مربوط به اهل علم و خواص؛ و در عهد ساسانی طبقه‌ی گزیدگان و اشراف اجتماع به آن گرایش داشته اند. (زهر، ۱۳۷۵، ۱۸۸)



یکی از اصول بنیادین اعتقادات زروانیان، تقدیر گرایی و سرنوشت باوری ایشان است. زروانیان معتقدند که زروان (خدای زمان) که همه‌ی پدیده‌های هستی را در کنترل دارد، تقدیر خود را به واسطه‌ی سپهر (آسمان) بر امور حیاتی آدمیان جاری می‌سازد و در آنچه او مقدر نماید، هیچ تغییر و تبدیلی را راه نیست:

«... زروان را خدای سرنوشت نامیده اند که همه‌ی امور جهان به نحوی جبری تحت اراده‌ی اوست. که همه‌ی حالات سه گانه‌ی بشری از کودکی و میانسالی و پیری به مشیت او بستگی دارد. اوست که هیچ جنبنده‌ای را از او رهایی نیست: و... خدایی که به عنوان خدای زمان، ذات او جاودانگی است و به عنوان خدای مکان، همه‌ی آفرینش در اوست و بیکرانه است و جز او ذاتی بیکرانه نیست. او سرچشمه‌ی هستی است. او بن مایه‌ی ماده، زمان، قرار کیهانی و سرنوشت است. او هستی کل است. منشأیی ندارد و خود منشأ همه چیز است. هیچ کس نمی‌تواند بر او برآشوبد و بر وی فرمانروا شود. خرد و قدرت او نیز بیکران است. علاوه بر این ها، او خدای مرگ، خدای داور، خدای قرار و نظم، خدای تاریکی و روشنی و خدای سرنوشت است. اما زروان چون بیکرانه است، برای هیچ یک از آفریدگان او، حتی خدایان، قابل شناخت نیست...» (قنبری، ۱۳۸۴، ۱۹۷)

طبیعی است که نتیجه‌ی چنین سرنوشت باوری محتوم و بی‌روزی به شکاکیت و بدبینی منجر شود. زروانیان، حتی در مورد منشأ «شر» در عالم هستی نیز عقاید خاصی داشتند که از طرز تفکری پویا و یک جهان بینی عمیق فلسفی حکایت می‌کند.<sup>۷</sup>

پس از ورود اسلام به ایران نیز بنمایه‌های اعتقادات زروانی در حافظه‌ی جمعی قوم ایرانی بازماند و به عنوان بخشی از باورها و عقاید بومی این ملت حفظ گردید. بسیاری از رباعیات نغز و دل انگیز حکیم فرزانه‌ی نیشابور، عمر خیام<sup>۸</sup> و حجم سنگینی از مضامین شاهنامه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی آکنده از مضامین ملهم از تفکرات زروانی است.

(همان، ۱۹۹)





هم امروز نیز اعتقاد به سیطره‌ی سرنوشت و تقدیرگرایی، از لایه‌های برجسته‌ی باورهای ما ایرانیان است.

در سروده‌های مهدی اخوان ثالث، شواهد و قرائنی یافت می‌شود که نشان می‌دهد او نسبت به این آیین کهن و باستانی، نوعی علاقه و دل بستگی و حتی تا حدی مجذوبیت و شیفتگی داشته است. گذشته از مجموعه اشعاری که مرتضی کاخی، با عنوان مجموعه «سواحلی» از تعدادی اشعار چاپ نشده‌ی اخوان فراهم آورده و در آن مجموعه، شعری خطاب به زروان دیده می‌شود<sup>۹</sup> و سرشار از تفکرات زروانی است،<sup>۱۰</sup> در سروده‌های وی، مکرر به بنمایه‌هایی چون: سیطره‌ی تقدیر و سرنوشت، دغدغه‌ی زمان گذران، نالیدن از آسمان، شکاکیت و بدبینی و... که همه، رنگ و بوی زروانگرایی دارد، برخورد می‌کنیم. آری، اخوان نیز که فردوسی زمان ما بود، مانند سَلَفِ خود، زروانگرایی دیگر بود:

«نگاه به جبر، قرن‌ها ذهن و اندیشه و احساس ما را به خود مشغول داشته است. قدیم‌تر از همه‌ی انواعش، آن تقدیرگرایی زروانی است که در افکار اخوان نیز خودنمایی می‌کند و گاه حتی، همان تلخی و سنگینی و تاریکی نگاه باستان را تداعی می‌کند. و گاه نیز با همان وجوه استعاری و تعبیرهای زبانی از سپهر و زمان و روزگار و خورشید و فلک و... یاری می‌گیرد.» (مختاری، ۱۳۷۸، ۴۸۹)

اینک شواهدی از دفترهای شعر اخوان ارائه می‌نماییم که در آن‌ها شاعر از منظر تفکرات فلسفی-عرفانی و با جنبه‌ای عقیدتی و آیینی، و با تقدیرباوری و سرنوشت‌پذیری زروان پرستانه، بر «جبرگرایی» خود مَهر تأیید می‌زند و با خیام هم‌نوا می‌گردد که: «ای چرخ فلک، خرابی از کینه‌ی تست...»<sup>۱۱</sup>

اینک آن شواهد و نمونه‌ها:

پی کرد فلک مرکب آمالم و در دل      خون موج زد از بخت بدآورده‌ی خویشم

(اخوان ۲، ۱۳۷۵، ۷۰)



- همه تا قله‌ی نور ابدیت رفتند      بخت ظلمت زده را بین که من اندرچاهم  
(همان ۷۳)
- مهربانا! دلم از کین فلک پر خون است      و آنچنانم ز غم دهر که بدخواه مباد  
(همان، ۱۵۶)
- بسته است راهِ چون و چرا، ز آنکه نامها      بر همگنان خلق زمین، ز آسمان نهند  
(همان، ۱۷۲)
- بعد از این باید به قسمت اعتقاد آورد امید      ورنه ما را یکدم آسایش چرا قسمت نبود؟  
نادرست است اینکه گفتند: آسیا را نوبتی است      آسیابانی که من دیدم، پی نوبت نبود  
میزبان من مگر رحمت نمی‌آرد به من؟      کانچه برخوردم ز خوانش جز غم و نکبت نبود  
(همان، ۱۷۵)
- نز بتان یاری، نه از می‌ساغری، نز نان لبی      ای فلک بشناس، ما عیسی بن مریم نیستیم...  
ای سیه دل زال گیتی، پشت ما درهم شکست      زیر باررنج، آخر ما که رستم نیستیم  
بخت ما عمری است با رخت محرم ساخته      ای ربیع العیش، ما تا چند محرم نیستیم  
(همان، ص، ۱۹۲-۱۹۱)
- فلک ناپارسا و دزد و دون است      مگر دستی برآرد «پارسا» یی  
(همان، ۲۲۴)
- «ای جوی خشک، رهگذر چشمه‌ی قدیم! / وقتی مه، این پرنده‌ی خوشرنگ آسمان،  
گسترده است بر تو و بر بستر تو بال، / آیا تو هیچ لب به شکایت گشوده‌ای،  
از گردش زمانه و نیرنگ آسمان:
- (اخوان عم ۱۳۷۵، ۸۱)
- منم من، سنگ تیبیاخورده‌ی رنجور / منم، دشنام پست آفرینش، نغمه‌ی ناجور  
(همان، ۹۸)
- که بود و کیست دشمنم؟ / یگانه دشمن جهان / هم آشکار، هم نهان



همان روان بی‌امان، / زمان، زمان، زمان، زمان<sup>۱۲</sup>

(همان، ۱۲۳)

من خوب می‌دیدم گروهی خسته از ارواح تبعیدی  
در تیرگی آرام از سوئی به سوئی راه می‌رفتند...  
افتان و خیزان، بیشتر با پشتهای خم،  
فرسوده زیر پشتواره‌ی سرنوشتی شوم و بی‌حاصل،  
چون قوم مبعوثی برای رنج و تبعید و اسارت، این

[ ودیعه‌های خلقت را همراه می‌بردند.

(همان، ۳، ۱۳۷۵، ص، ۵۴-۵۵)

ز تو می‌پرسم ای مزدا اهورا، ای اهورامزدا! / که را این صبح  
خوش است و خوب و فرخنده؟ / که را چون من سرآغاز تهنی بیهوده‌ای دیگر؟  
که را آرد به یاد از رفته‌های تلخ، / که را دارد نوید از مژده‌ی شیرین آینده؟  
بگو با من، بگو... با... من / که را گریه؟ / که را خنده؟

(همان، ۷۵)

او دید، من نیز دیدم / مرد و زنی را که آرام و آهسته با هم  
چون دو تذرو چمان می‌چمیدند / او پیچ پیچ و خنده و برق چشمان ایشان  
حتی بگو باد دامن ایشان، / می شد نهیبی که بی‌شک / انگار گردنده چرخ زمان را  
- این پیر پر حسرت بی‌امان را - / از کار و گردش می‌انداخت، مغلوب می‌کرد.  
و پیری و مرگ را در کمینگاه شومی که دارند / نومید و مرعوب می‌کرد.

(همان، ص، ۹۸-۹۹)

در چارچار زمستان / من دیدم او نیز می‌دید / آن ژنده پوش جوان را که ناگاه  
صرع دروغینش از پا درانداخت / یکچند نقش زمین بود / آنگاه  
غلت دروغینش افکند در جوی، / جویی که لای و لجنهای آن راستین بود



و آنگاه دیدیم - و با شرم و وحشت - / خون، راستی خون گلگون،  
خونی که از گوشه‌ی ابروی مرد / لای و لجن را بجای خدا و خداوند  
آلوده‌ی وحشت و شرم می‌کرد.

(همان، ص، ۱۰۰-۹۹)

چه باید کرد؟ سهم این است، و من هم با سخن باری

زمان<sup>۱۳</sup> را هر زمان ذمّ و هجای دیگری دارم

(همان، ۸، ۱۳۷۶، ۲۱)

روان تنها و دشمنکام و بر دوشم قلم چون دارم مگر با عیسی مریم غلط کرده است تقدیرم؟...  
زخاکم برگرفت و می‌دهد بر باد ناکامی مگر طفل است یا دیوانه، این تقدیر بی‌پیرم؟...

(همان، ۶۳)

من او را دوست می‌دارم؛ / بسان همدلی همدرد. /

گرفتاری است همچون من قفس زاد و قفس پر وُرد.

گرفتاری کزین تنگ قفس چون من

- گر از تزویر تقدیر است، یا بیدادی صیاد-

نبوده ست و نباشد یکنفس آزاد، [ هرگز هیچ،

(همان، ص، ۸۰-۷۹)

ماجرای زندگی آیا / جز مشتقهای شوقی توأمان با زجر،

اختیارش همعنان با جبر، / بسترش بر بُعد فرّار و مه آلود زمان لغزان،

در فضای کشف پوچ ماجراها، چیست؟

(همان، ص، ۱۲۶-۱۲۵)

و عمو زینل / این که دیگر ما همه - جز دادگیران، دادفرمایان - / خوب می‌دانیم

که دلش می‌خواست، مانند شرر چالاک، / برساند پشتِ غولِ فقر را بر خاک.

از قضای بد، / از بد بیرحم پیشامد، / مُشتِ او انگار پُتکی شد



که به پهلوی عمو عینل فرود آمد. / گفت: آخ! ای دادِ برمن، داد!  
و عمو عینل ز پا افتاد. / آبگاهش بود و طفلک تا که در غلتید؛  
جا به جا جان داد.

(همان، ۱۴۳)

هرشکستی قصه‌ای دارد، صدایی نیز / و همیشه سنگهای آسمانها را  
با سبوه‌های زمین جنگ است.

(همان، ۱۵۸)

صبح است و باز می‌دمد از خاور آفتاب / گفتند هرکسی نگرد نقش خود در آب  
زین رو چو من به صبح، هزاران تفو فکن / نفرت بر این ستور زر افسارگسترد  
برخیز تا به خون جگرمان وضو کنیم / نفرین کنان به چهره‌ی زردش تفو کنیم  
کاین پیر کینه بهر چه تا بیکران چنین / بیداد و بد، مصیبت و آزار گسترده؟  
آنک! ببین مهیب‌ترین عنکبوت زرد / برخاست از سیاه و برآبی نظاره کرد  
تذکار رنگهای اسارت، به روشنی / اینک به روی ثابت و سیار گسترده...

(همان، ۲۳۲)

کاشکی یک روز، یک ساعت / کور خود کوک زمان را خواب می‌شد کرد.

(همان، ۲۳۴)

خوانده‌ای به خوانِ جهانم، برنشانده بر سر خوانم  
پس به کامِ دل برسانم، یا زخانه ات به درم کن<sup>۱۴</sup>

(همان، ۲۷۹)

ای طلسم تیره سرشتم، از تو قالبم ز تو خشتم،

خاک مادر! ای به تو کشتم، خیز و شکوه با پدرم کن<sup>۱۵</sup>

(همان، ۲۸۰)



حدّ و رسم ناتوانی بود و نامش اختیار      راهها پیش نهادم، جبرِ پُر نیرو نهاد  
روزتاریک است و شب تاریکتر، آه این کجاست      کز سیه بختم کله بر سر، ولی وارو نهاد  
(همان، ۵، ۱۳۷۱، ۴۰)

من و این باغ و بهاری، که ندادی تو خدایا  
من و این نقش و نگاری، که ندادی تو خدایا...  
مشت و سر، چند برآن در، زند این خسته‌ی مضطر  
بی گذشتی، به گذاری، که ندادی تو خدایا...

روم از شهر و دیارت، به کجا و به چه یارا؟  
با زر و سیمی و یاری، که ندادی تو خدایا  
(همان، ۹۴)

بدها، زید بترا، آن زمان که سنگ سپهر      شکست جام جوانیم و پیرشد دل من  
(همان، ۱۰۸)

چو بر لوح قضا بینم خطِ بد      صواب این دان که نشناسم خطا، به  
(همان، ۴۲۱)

خود خواستی و دیدی، زینسانم آفریدی      پس غیر از این چه خواهی، ای آفرینگر از من  
تو دادی اختیاریم، در چنبرِ دوصد جبر      مختار باش و بنگر، یک جبر و چنبر از من  
(همان، ۴۴۲)

زیر آسمان کسی ایمن از بلا نماند      وای ما براین زمین، زیر آسمانه‌ها  
(همان، ۴۶۲)

\*\*\*

در خاتمه‌ی بحث از اندیشه‌های جبرگرایانه‌ی اخوان از منظر تفکرات فلسفی - عرفانی، یادآوری این نکته ضروری می‌نماید که تقدیرپذیری و سرنوشت باوری اخوان در شکوه‌ها و اعتراض‌های زروان پرستانه و قضا و قدرگرایانه خلاصه نمی‌شود؛ بلکه امید، چون هر



شاعر آگاه و اندیشه ورز دیگری، اندیشه و تفکری پویا و سیال دارد؛ چنان که در شعر «کتیبه» که روایتی مؤثر و اساطیری از «جبر» به دست می‌دهد، حدیث سنگی که بر دو روی آن، یک نوشته نقر شده، با داستان «سزیف» آلبرکامو، از چهره‌های برجسته‌ی آگزیستانسیالیسم فلسفی قرن بیستم، پهلو می‌زند و اگرچه روایت شکستی تاریخی و قومی می‌تواند باشد، از پتانسیل فلسفی خاصی نیز سرشار است:

فتاده تخته سنگ آنسوی تر، انگار کوهی بود. / و ما اینسو نشسته، خسته انبوهی.  
زن و مرد و جوان و پیر، / همه با یکدگر پیوسته، لیک از پای، / و با زنجیر... .  
- «چه خواندی، هان؟» / [مکید آب دهانش را و گفت آرام: / «نوشته بود  
همان، / کسی راز مرا داند، / که از اینرو به آنرویم بگرداند»<sup>۱۶</sup>.

(اخوان ۳، ۱۳۷۵، ص، ۱۳-۹)

#### ۴- جبرگرایی عاطفی

مهدی اخوان ثالث در واقع دو نوع اعتراض داشت. یکی اعتراض به نظام سیاسی-اجتماعی و دیگری، اعتراض به نظام آفرینش:

«... نوعی نیست مداری (Nihilism) و اعتراض به دو نظام است. یکی در سطح و آنچه بلافاصله جلب نظر می‌کند، اعتراض به نظام سیاسی-اجتماعی است و دیگری اعتراض به نظام آفرینش است.» (صنعتی، ۱۳۸۲، ۱۸۵)

ناقدان شعر معاصر بارها گفته اند، م. امید در واقع، «شاعر شکست» است و مسیر او از شکست سیاسی-اجتماعی به فلسفه‌ی شکست انجامید. بنابراین طبیعی است که او شاعری باشد که هم به نظام‌های حاکم بر زیستگاه‌های انسانی و نهادهای جمعی و مدنی اعتراض داشته باشد (نوعی آنارشسیسم) و هم متعاقب آن و با پذیرش فلسفه‌ی شکست، کل هستی را انکار کند.



هم از این روست که رویکرد او نسبت به مقوله‌ی «جبرگرایی» از چنین تنوعی برخوردار است که یکجا بر تقدیر کور و نامیمونی گردش افلاک و آسمانها می‌شورد و در جای دیگر، شرایط حاکم بر نظام اجتماعی را عامل بیچارگی و سیه روزی انسانها باز می‌شناسد.

به عبارت دیگر، پذیرش عاطفی مساله از سوی امید، در واقع نوعی تحلیل «جامعه شناختی» است که او در نتیجه‌ی مشاهده‌ی روابط و ضوابط نامطلوب جاری در متن اجتماع و فقدان دو گوهر «عدالت» و «آزادی» در بستر حیات جمعی و مرور تاریخ و فرهنگ یک ملت به آن رسیده و بعدها آن را تعمیم بخشیده و به کل جامعه‌ی بشری نسبت داده است:

«طرح شکست در شعر اخوان یک نوع جهان‌شناسی است. یک گرایش در نفی هستی است و... از شکست و تنهایی اجتماعی در یک دوران سیاسی آغاز می‌شود، اما به شکست و تنهایی بشری در کل جهان می‌انجامد. از نومیادی و سرخوردگی سیاسی و تلخی حرکت قطع شده و فروگرفته، به نفی مطلق حرکت و فقدان اراده‌ی آزاد در انسان، در زیر ستم و سیطره‌ی تقدیر کور می‌رسد.» (مختاری، ۱۳۷۸، ۴۵۵)

این تحلیل «جامعه شناختی» جبر در مورد شاعران دیگری چون فروغ، شاملو، رحمانی و... نیز مصداق پیدا می‌کند:

«جبر اندیشی و جبر باوری شاملو، همانند مرگ اندیشی او، دستاوردی است از شرایط ایستایی که بر زیستگاه انسانی - اجتماعی شاعر حکومت می‌کند، شرایطی که اثرات خود را به قلمرو هستی‌شناسانه‌ی وجود او نیز می‌گستراند و در نتیجه، در شکل‌گیری جبراندیشی او دخیل می‌شود...»

همیشه همان / اندوه همان / تیری به جگر در نشسته تا سوفار...» (فرخزاد، ۱۳۸۳، ۱۴۷)





با این تفصیل می‌توانیم بگوییم که اخوان «زرران پرست» خیام‌گرا، تنها از گردش چرخ و خودکامی سپهر نیست که می‌نالد؛ او بسا اوقات که کسوت یک منتقد اجتماع و سیاست را به تن می‌کند و از این رهگذر، چون یک فیلسوف اگزیستانسیالیست<sup>۱۷</sup>، نهادهای سیاسی و اجتماعی حاکم بر جامعه را محکوم می‌کند و انسان را اسیر زنجیرهای جبری می‌داند که این نظام‌ها و ساختارها به دست و پای او بسته‌اند؛ و می‌دانیم که اگزیستانسیالیسم، تنها یک مکتب فلسفی نبود؛ نوعی رویارویی مستقیم بود با زندگی، خود و جامعه و به همین خاطر، نوعی فراتر رفتن بود از چارچوب عقل و منطق و فلسفه، برای درک تمامیت هستی<sup>۱۸</sup>. اینجاست که عواطف رقیق اخوان شاعر، وارد میدان می‌شود و تحلیل جامعه شناختی و درک فلسفی را با کشف و شهود شاعرانه پیوند می‌زند. هرچند ارائه شاهد و نمونه در این مورد تقریباً دشوارتر است و غالباً باید کل فضای یک شعر و پیام و درونمایه‌ی آن را مورد نظر قرار داد، با این همه، پاره‌هایی از سروده‌های شاعر که از این منظر، براندیشه‌های جبرگرایانه‌ی وی مظهر تایید می‌زند، ذیلاً نقل می‌شود:

به عنوان یک نمونه‌ی برجسته، نخستین سطرهای شعر «زمستان» را می‌توان مثال

زد:

سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت / ] سرها در گریبان است.  
 کسی سر برنیارد کرد پاسخ گفتن و دیدار یاران را. / نگه جز پیش پا را دید، نتواند،  
 که ره تاریک و لغزان است. / و گردست محبت سوی کس یازی،  
 به اکراه آورد دست از بغل بیرون؛ / که سرما سخت سوزان است. (اخوان ۶،  
 ۱۳۷۵، ۹۷)

در واقع، این سردی و خشونت حاکم بر روابط اجتماعی که اخوان، گویاترین منظره‌ها را از آن به تصویر می‌کشد، معلول شرایط ناسازگار اجتماعی است؛ چرا که شاعر، خود، در



پی معرفی هر معلول و ارائه‌ی تصویری جاندار و تکان دهنده از آن، بلافاصله، علت را ذکر کرده است:

نگه جز پیش پا را دید نتواند ← که ره تاریک و لغزان است.

به اکراه آورد دست از بغل بیرون ← که سرما سخت سوزان است.

برخلاف نظر دکتر تقی پور نامداریان در جملاتی که بعد از این، از ایشان نقل خواهد شد، اتفاقاً لطفِ اطنابِ موجود در کلام اخوان است که پرده از زوایای کلام شاعر می‌گشاید و به مخاطب، حس و درکی مضاعف می‌بخشد. دکتر پورنامداریان نوشته است:

«... وقتی اخوان می‌گوید: نگاه جز پیش پا را دید نتواند، تفسیر و توضیح آن، که

ره تاریک و لغزان است، دیگر ضرورتی ندارد و نیز وقتی می‌گوید و گر دست

محبت سوی کس یازی / به اکراه آورد دست از بغل بیرون، دیگر توضیح علت آن

که سرما سخت سوزان است، شاید چندان لازم نباشد.» (کاخ، ۱۳۷۹، ۱۸۸)

در همین مجموعه‌ی «زمستان» شعر «پرنده‌ای در دوزخ» واضح‌ترین تصویر این

اسارت و جبر اجتماعی است. مرغک بی‌خبر و بی‌پناهی که معصومانه پرگشوده؛ اما خطر،

او را از همه سو احاطه کرده و اجازه‌ی فرودآمدن نمی‌دهد:

نگفتندش، چو بیرون می‌کشاند از زادگاهش سر، / که آنجا آتش و دود است.

نگفتندش: زبانِ شعله می‌لیسد پر پاک جوانت را.

همه درهای قصرِ قصه‌های شاد مسدود است...

پرید از جان پناهش مرغک معصوم. / در این مسموم شهر شوم. (اخوان ۶، ۱۳۷۵،

۱۳۵)

در حقیقت این وضعیت انسان بی‌پناه دوران معاصر است که اسیر جبر محیط است و

فساد و بیداد از همه سو او را در برگرفته و مجال زندگانی را از او دریغ می‌کند:

چه گوید، با که گوید، آه،

کز آن پرواز بی‌حاصل در این ویرانه‌ی مسموم،



- چو دوزخ شش جهت را چار عنصر آتش و آتش -

همه پرهای پاکش سوخت.

کجا باید فرود آید، پریشان مرغک معصوم؟ (همان، ۱۳۷)

\*\*\*

شعر «چاووشی» نیز سروده‌ی دیگری است از همین دفتر که در آن، گرچه شاعر مستقیماً اشاره‌ای به چیرگی جبر و نفی اختیار ندارد و حتی آهنگ کوچ و عزیمت دارد؛ اما تلویحاً اشاره به شرایط ناهمساز اجتماعی دارد. مثلاً آنجا که می‌گوید:

من اینجا از نوازش نیز چون آزار ترسانم

ز سیلی زن، ز سیلی خور، و زین تصویر بر دیوار ترسانم...

ببینم آسمان هر کجا آیا همین رنگ است؟ (همان، ۱۵۰)

به نظر می‌رسد که آرزوی ره توشه برداشتن و قدم در راه نهادن نیز در حدّ یک آرزو

باقی می‌ماند!

از دفتر «آخر شاهنامه» شعر «دوتن رکشا» به خصوص، از این زاویه قابل توجه و تامل است. در این سروده، اخوان از دو کارگر بارکش سخن می‌گوید و از سختیها و مشقت‌های زندگی و دشواریهایی که در راه امرار معاش تحمل می‌کنند و دشنام‌هایی که از پاسبان سرگذر می‌شنوند و...

نکته‌ی در خور توجه، پایان بندی عمیق و تاثیرگذار شعر است:

بین آنجا، دو رکشا مرد و گاریشان. / برو، باری بپرس آیا

کدام افسون، دوپا را چارپا کرده ست؟ (اخوان ۱، ۱۳۷۵، ۱۰۳)

آری، شرایط ناعادلانه‌ی زیست در عرصه‌ی جامعه‌ی انسانی، اصالت برخی آدمیان را

زائل نموده و به مرتبه‌ای حیوانی بلکه فروتر، فروکشانده است!



در شعر «آنگاه پس از تندر» از مجموعه‌ی «از این اوستا» نیز، جوانی که از فقر و نداری، خود را به بیماری صرع زده و در جوی آب، دست و پای دروغین می‌زند تا دل رهگذران را به درد آورد، در حقیقت، قربانی شرایط نامطلوب و غیرعادلانه‌ی اجتماعی است:

و نیز دیدیم با هم، چگونه / جن از تن مرد آهسته بیرون می‌آمد.  
و آن رهروان را که یک لحظه می‌ایستادند / یا با نگاهی بر او می‌گذشتند  
یا سکه‌ای بر زمین می‌نهادند. / دیدیم و با هم شنیدیم  
آن مردکی را که می‌گفت و می‌رفت: «این بازی اوست.»  
و آن دیگری را که می‌رفت و می‌گفت: «این کار هر روزی اوست.» (اخوان ۳،  
۱۳۷۵، ۱۰۰)

از دفتر «در حیات کوچک پاییز در زندان» شعر درخشان «دست‌های خان امیر» را داریم. مردی با دست‌هایی غمگین و معصوم و هنرمند که از بد حادثه در لحظه‌ی خشم و خشونت ناگاه، گلوی زنی را فشرده و او را خفه کرده است:

آن سال، سال شیر که زنجیر پاره کرد؛ / آیا کدام پیرزن جادو،  
از پیه گرگ هار بپا کرد ابر قیر؟ / و آنگاه با فسون  
بارید بر گلابی پر خون خان امیر؟ / تا چشم او سیاه شود دل سیاه تر  
و آنگه، نفور از همه، از جان کشد نفیر / و آنگه مسیر پر خطری طی شود به خشم  
تا بعد از آن مسیر، / این دست‌های غمگین، مظلوم / با این خطوط زنده و زیبا  
مثل دو تا کبوتر معصوم / چونین شوند اسیر؟<sup>۱۹</sup>

مضمون شعر «پرنده‌ای در دوزخ» از مجموعه‌ی «زمستان» نیز یک بار دیگر در شعر «سعادت، آه؟» از دفتر «در حیات کوچک پاییز در زندان» با تعبیرات و تصویرهایی مشابه تکرار می‌شود:

ولی مسکین زمین آلوده و زشت است، / و از دود و شرار وحشت و اندوه مالامال.



هوایش گندناک و پرغبار آهن و باروت / در آفاکش به پروازند هر سو پیکهای مرگ  
 بدستی نیز نتوان یافت پاک و فارغ از جنجال / در این هنگام، وین هنگامه‌ی ناحق،  
 در این آفاق هول و حسرت و نومیدی از شش سوی / در این تاریکی مطلق،  
 که ترکیبِ هوایش از تباّنی عنصری چند است زهر آلود؛

و با دیوار و سیمِ خارِ «هرگز هیچگه» مسدود؛ / درین جوّ دریغ و درد،  
 نسیمش بوی خاک و خونِ گرم از جنگهای سرد،  
 و باران‌های دایم از سموم مهلک آفات،  
 در این اعماقِ دوزخ درّه، این دالانِ دیوانه  
 و با این هندسه‌ی طوفان و این شطرنجِ مسخ و مات،  
 فرود آمد، چگونه می‌توانند آن دو زرّین بال؟

صدایشان می‌رسد: «کو کو؟ کجا؟ هیهات!» (اخوان، ۸، ۱۳۷۶، ۹۲)

اما دفتر «زندگی می‌گوید: اما باز باید زیست...» در میان مجموعه‌های اشعار اخوان، از  
 نظرگاه بیان شاعرانه‌ی مضامین فلسفی و در تبیین برخی محورهای فکری سراینده،  
 نقطه‌ی عطفی است، و اتفاقاً یکی از مضامین غالب آن، پافشاری بر مفهوم جبر و نفی  
 آزادی و اختیار است. نمونه را بنگریم که امید درباره‌ی یک زندانی و انگیزه جرمی که  
 مرتکب شده و در پی آن به زندان افتاده، چگونه قضاوت می‌کند:

او چو می‌آمد به این دنیا (نه، این حق نیست).  
 چون می‌آوردند او را، یا بگو: آورده می‌شد) هیچ کس گفتش  
 جا چنین تنگ است و روزی تنگ؟ / کز برای سیری این بی‌هنر انبان،  
 مُشت را باید کند چون گرز، / و به گردِ سر بگرداند؟  
 و از این بدتر که: در این تنگ جا، ناچار  
 می‌خورد گرزش به پهلوی برادرهاش.

من یقین دارم که اول روز اگر این گفته بودندش،  
 او نمی‌جنبید، هرگز هیچگاه از جاش. (همان، ۱۴۴)



### ۵- جبرگرایی علمی و تجربی

یکی از مکتب‌های تاثیرگذار و پرنفوذی که در مقاطعی خاص، بر فضای ادبیات ملل مختلف سایه افکنده بود، مکتب ادبی «ناتورالیسم» است. این مکتب که ابتدا جنبه علمی و فلسفی محض داشت و تحت تاثیر فلسفه تحققی (Positivism) «اگوست کنت» پدید آمده بود، پس از اندک زمانی، به عنوان یک مکتب ادبی بازشناخته شد و ناتورالیسم ادبی نام گرفت. این مکتب، به عنوان یک نهضت ادبی در اواخر قرن نوزدهم و توسط «امیل زولا»، زیست‌شناس و نویسنده فرانسوی بنیانگذاری گردید. ناتورالیسم، معتقد است که همه‌ی پدیده‌های هستی در طبیعت و در محدوده‌ی دانش علمی و تجربی جای می‌گیرند و از این رو، ناتورالیستها به جبر، اعتقادی ناگزیر دارند. (داد، ۱۳۸۵، ۴۵۶)

آن‌ها معتقدند:

«انسان حیوانی است برتر از دیگر جانوران و از این رو شخصیت و سرنوشت او به وسیله دو نیروی طبیعی یعنی وراثت و محیط اجتماعی رقم زده می‌شود. وراثت [به این معنی که]: انسان خصایص فردی و غرایز ذاتی خود به ویژه غرایز گرسنگی و غریزه جنسی‌اش را به ارث می‌برد. جبر اقتصادی [به این معنی که]: انسان تابع نیروهای اجتماعی و اقتصادی است که بر خانواده و طبقه‌اش حاکم است.» (همان، ۴۵۷)

در ادبیات معاصر فارسی، شاخص‌ترین و پیشروترین نماینده‌ی این مکتب ادبی، «صادق چوبک» (۱۳۷۷-۱۳۹۵ ه. ش) بود که آثار درخشانی با رنگمایه‌های ناتورالیستی پدید آورد و دیگر نویسندگان ناتورالیست نسل‌های بعد، آثار او را سرمشق خود قرار دادند. در سروده‌های اخوان ثالث نیز گاه‌گاه، رگه‌هایی از چنین طرز تفکر و نگرش دیده می‌شود. گرچه ردپای بنمایه‌های ناتورالیستی در آثار اخوان چندان برجسته و نمایان به نظر نمی‌رسد؛ اما در برخی موارد می‌توان رنگ و بوی ناتورالیستی برخی اشعار را تشخیص داد.



یادآوری این نکته مهم و ضروری است که آنچه در بخش چهارم این مقاله ذکر شد، در واقع چندان تفاوتی با جبر محیطی مطرح در ناتورالیسم ندارد و به گونه‌ای با آن تلاقی می‌یابد؛ جز این که رنگ عاطفی و شاعرانه‌ی آن برجسته‌تر است تا تعقل محض و استدلال خشک علمی. از این رو در این قسمت، سطرها و پاره‌هایی از سروده‌های اخوان نقل خواهد شد که در آن‌ها، شاعر به وضوح، پای استدلال علمی و تجربی را به میان می‌کشد تا چیرگی جبر و رد و نفی اختیار در زندگی بشر را به واسطه‌ی تبعیت طبیعت انسانی از احتیاجات فیزیولوژیکی و غرایز حیوانی به تصویر بکشد. به قول میرزاده‌ی عشقی:

هر گناهی، کادمی عمداً به عالم می‌کند / احتیاج است آنکه اسبابش فراهم می‌کند  
(عشقی، ۱۳۵۷، ۳۰۳)

اینک نمونه‌هایی چند از سروده‌های اخوان؛ هر چند اندک و انگشت شمار:  
- «بده ... بدبده ... دروغین بود هم لبخند و هم سوگند.

دروغین است هر سوگند و هر لبخند / وحتى دلنشین آوازِ جفتِ تشنه‌ی پیوند ...»  
(اخوان ۶، ۱۳۷۵، ۱۴۱)

او دید، من نیز دیدم / دُم لابه‌های سگی را - سگی زرد -  
که جلد می‌رفت، می‌ایستاد و دوان بود /  
دنبال مردی که با یک بغل نان خوشبوی و تازه  
چالاک و چابک روان بود / و گاه یک لقمه می‌کند و می‌خورد  
و لقمه‌ای پیش آن سگ می‌افکند. / ناگه دهان دری باز، چون لقمه او را فرو برد.  
ما هم شنیدیم کآن بوی دلخواه گم شد / و آمد به جایش یکی بوی دشمن.  
و آنگاه دیدیم از آن سگ / خشم و خروش و هجومی که گفتی  
بر تیره شب چیره شد بامدادِ طلایی.



اما نه، سگ خشمگین مانده پایین.  
و بر درخت است آن گربه‌ی تیره گل باقلائی.

(اخوان، ۳، ۱۳۷۵، ۱۰۰)

ماکه ماییم و همه کس، / گرچه در ظاهر به عنوان‌های دیگر، لیک در باطن،  
خوب چون بینی همه کس را، / خورد و پوش و لذتِ آغوش آورده است.  
جرم هر جرم و جنایت هرچه بینی، ریشه‌اش اینجاست.

(همان، ۸، ۱۳۷۶، ۱۳۷)

این جنایت، یا که می‌خواهی بگو: این جرم  
این بد آید کنون را گریجویی نیک، / بی‌گمان بینی و دریابی،  
مغله‌ی گنگی، دگرگون چهره‌ای پیداست،  
از همان حاجات. / بی‌گمان بینی همان جبرِ ضرورت هاست؛  
که بدینسان پیشِ غافل چشمِ ظاهر بین،  
چشمِ قانون، چشمِ عرف و سنت و آیین،  
ناپسندی، لغزشی گمراه و شیطانی است.

(همان، ۱۳۹)

او چو می‌آمد به این دنیا (نه، این حق نیست).  
چون می‌آوردند او را، یا بگو: آورده می‌شد) هیچ کس گفتش  
جا چنین تنگ است و روزی تنگ؟  
کز برای سیری این بی‌هنر انبان، / مُشت را باید کند چون گرز،  
و به گردِ سر بگرداند؟  
و از این بدتر که: در این تنگ جا، ناچار  
می‌خورد گرزش به پهلوی برادرهاش.  
من یقین دارم که اول روز اگر این گفته بودندش،





او نمی جنبید، هرگز هیچ‌گاه از جاش.

(همان، ۱۴۴)

و در پایان، این قطعه‌ی طنزآمیز:

نشنیده ایم درد به دندان عاریه	گفتم به آن پزشک که دندان من ببین
عمری است زنده‌ای تو به این جان عاریه	گفت ای فالان، حکایت دندان فروگذار
آورده‌ای به هیچ، تو ایمان عاریه	جبر شرایط است که خوانیش اختیار

(اخوان، ۵، ۱۳۷۱، ۴۳۷)

### نتیجه

از بررسی و مطالعه‌ی دفترهای هشتگانه‌ی اشعار مهدی اخوان ثالث این نتیجه حاصل می‌شود که م. امید اصولاً شاعری جبرگرا بوده و اعتقاد چندانی به وجود اختیار و آزادی بشر ندارد. علت گرایش او به جبراندیشی و جبر باوری، در نوع جهان بینی فردی شاعر، حوادث اجتماعی و سیاسی خاص و نیز تاثیر پذیری از شخصیتها و مکتب‌های مشهور فلسفی کهن و معاصر ریشه دارد.

رویکرد وی نسبت به مقوله‌ی «جبرگرایی» نیز از تنوعی خاص برخوردار بوده و عمدتاً در سه طیف اندیشه‌های فلسفی، تحلیل‌های جامعه‌شناختی و آراء همسو با دیدگاههای علمی و تجربی خلاصه می‌شود.



## پی‌نوشت‌ها

- ۱ - بنابر مشهور این حدیث از امام جعفر صادق (ع) است. (بحار الانوار، جلد ۳)
- ۲- در خصوص این مباحث؛ تا کنون رسالات و کتابها و مقاله‌های متعددی نوشته شده است که به منظور توضیح دقیق‌تر و بیشتر، باید به همان منابع رجوع کرد. از جمله: «جبر و اختیار» اثر محمدتقی جعفری، «جبرهای اجتماعی و اختیاری آزادی انسانی» اثر ژرژ گوریچ، «درباره جبر و اختیار» از کریم نافع‌ی فرد و
- ۳- به عنوان مثال، «ناتورالیسم» قرن نوزدهم، عموماً با چنین رویکردی به توجیه پدیده‌ها و مسائل حیاتی بشری می‌پرداخت. به منظور اطلاع کافی از تاریخچه و سیر تطور این مکتب، رک: «مکتب‌های ادبی»، رضا سیدحسینی، ج ۱، چاپ مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۱، ص، ۳۹۱ به بعد.
- ۴ - عبدالعلی دستغیب کتابی با همین عنوان درباره اندیشه و شعر اخوان دارد: انتشارات آمیتیس، تهران: ۱۳۸۵.
- ۵ - تعبیری است از خود شاعر.
- ۶ - به منظور مطالعه مفصل درباره این آیین، رک: «آیین زروانی» (مکتب فلسفی - عرفانی زرتشتی بر مبنای اصالت زمان)، نوشته مسعود جلالی مقدم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۴.
- ۷ - رک: «آیین زروانی»، جلالی مقدم، فصل ۱۰، قسمت «ب».
- ۸ - مهدی اخوان ثالث شیفته خیام بود و چنین تندیس شکوهمندی از او بر تراشیده بود: «به هر تازی از تارهای ساز هنر خیام که انگشت بگذارید، همان سر و سرود را می‌شنوید که وجهه روح و همت او بوده است. او همیشه و همه جا خشمگین و عبوس و دردمند است، همیشه و همه جا می‌گرد و مشت می‌پراند به سوی آسمانی که از آن ناراضی است...» (بدعتها و بدایع نیما یوشیج، ۲۲۱)
- ۹ - سطرهای آغازین این سروده چنین است: «پس تو بودی و نمی‌دانستم؟ با من بگو، آری؟ یا نه؟ هان، زروان!...» (سواحلی، ۴۶)
- ۱۰ - البته این مجموعه جزو دفترهای هشتگانه سروده شاعر که در زمان حیات خود او چاپ شده نیست و در این مقاله، مورد استناد ما قرار نخواهد گرفت.
- ۱۱ - البته ذکر این نکته بایسته و ضروری می‌نماید که اعتقاد به قضا و قدر و سرنوشت، از اعتقادات رایج در برخی ادیان دیگر از جمله اسلام نیز هست، منتها تأکید بر تأثیر آسمان و ستارگان بر سرنوشت انسان و قرائن برون متنی و درون متنی دیگر، پژوهنده را به این نتیجه می‌رساند که تقدیر باوری امثال اخوان به زروانیه نزدیک‌تر است؛ گرچه تعیین مرز دقیقی برای این باور و اعتقاد، نه چندان ضروری می‌نماید و نه چندان، آسان!
- ۱۲ - مقایسه شود با مفهوم «زمان» در کیش زروان پرستی.
- ۱۳ - زمان همواره در نمودهای گوناگونش، در پی نابودی آدمی است. زمان در مفهوم زروانی خود همان مرگ است. همان تقدیر است. پس عمر، مردابی ناگزیر است که همه حرکت‌های آدمی را می‌بلعد، و نابود می‌کند. (انسان در شعر معاصر، ۴۹۲).
- ۱۴ - خطاب به پروردگار گوید.
- ۱۵ - منظور از پدر، «آباء علوی» یا آسمانهای هفتگانه اند در باورهای قدما (← فرهنگ فارسی معین، ج ۵، ذیل: آباء علوی)
- ۱۶ - اخوان ثالث نه تنها با مساله زمان دغدغه ذهنی داشت، بلکه در چندین مورد به دهر پرداخته است. گرچه او گاه به جبر و اختیار اشاره دارد ولی بیشتر به سرنوشت محتوم اصرار می‌ورزد! گرچه فریاد می‌زند، اما فریادش علیه جبر است که



- انسان اسیر آن است. «از این اوستا» پر از مفهوم جبر است... به خصوص در «کتیبه»، انسان در زنجیر جبر و به انتظاری بیهوده نشسته است!» (تحلیل‌های روانشناختی در هنر و ادبیات، ۲۱۰-۲۰۹)
- ۱۷ - آگزیستانسیالیسم، یکی از مکتبهای بسیار تاثیرگذار و مشهور قرن بیستم است. پیشگامان آن نیچه و کیه رکه گار، و از شاخص‌ترین چهره‌های آن سارتر و هایدگر می‌باشند. برای مطالعه پیرامون آگزیستانسیالیسم به طور مختصر و فشرده، رک: «مکتبهای فلسفی از دوران باستان تا معاصر» ترجمه و تالیف: پرویز بابایی، مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۶، فصل ۳۳.
- ۱۸ - البته نباید تفاوت آشکاری را که میان اخوان و آگزیستانسیالیستها وجود دارد از نظر دور داشت. آگزیستانسیالیسم با همه تأکیدش بر شرایط و موقعیتهای وجودی، نهایتاً منادی اختیار و آزادی است؛ در حالی که اخوان در بنیاد تفکرات خود، اساساً جبرگراست و اگرچه آزادی را می‌خواهد؛ اما به حضور آن باور ندارد!
- ۱۹ - در این سروده می‌توان از زاویه نگرش فلسفی به مقوله آمیختگی خیر و شر نیز تأمل نمود!

## منابع

۱. اخوان ثالث، مهدی؛ *آخرشاهنامه*؛ تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۷۵.
۲. \_\_\_\_\_؛ *ارغنون*؛ تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۷۵.
۳. \_\_\_\_\_؛ *از این اوستا*؛ تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۷۵.
۴. \_\_\_\_\_؛ *بدعتها و بدایع نیمایوشیج*؛ تهران: انتشارات زمستان، ۱۳۷۶.
۵. \_\_\_\_\_؛ *تو را ای کهن بوم و بردوست دارم*؛ تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۷۱.
۶. \_\_\_\_\_؛ *زمستان*؛ تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۷۵.
۷. \_\_\_\_\_؛ *سواحلی*؛ به اهتمام: زردشت اخوان ثالث و مرتضی کاخی؛ تهران: انتشارات زمستان، ۱۳۸۱.
۸. \_\_\_\_\_؛ *سه کتاب (در حیاط کوچک پاییز در زندان/ زندگی می‌گوید: اما باز باید زیست... / دوزخ، اما سرد)*؛ تهران: انتشارات زمستان، ۱۳۷۶.
۹. داد، سیما؛ *فرهنگ اصطلاحات ادبی*؛ تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۸۵.
۱۰. زرنر، آر. سی، *زروان*، ترجمه‌ی دکتر تیمور قادری، تهران، فکر روز، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
۱۱. صنعتی، محمد؛ *تحلیل‌های روانشناختی در هنر و ادبیات*؛ تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۲.
۱۲. فرخ زاد، پوران (گردآوری)؛ *کسی که مثل هیچ کس نیست (درباره فرخ زاد)*؛ تهران: انتشارات کاروان، ۱۳۸۳.
۱۳. قنبری، محمدرضا؛ *خیام نامه (زندگی، فلسفه و شعر خیام)* تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۴.



۱۴. کاخی، مرتضی؛ باغ بی‌برگی (یادنامه مهدی اخوان ثالث)؛ تهران: انتشارات زمستان، چ ۲، ۱۳۷۹.
۱۵. محمدی آملی، محمدرضا؛ آواز چگور (زندگی و شعر مهدی اخوان ثالث «م. امید»؛ تهران: نشر ثالث، ۱۳۸۵.
۱۶. مختاری، محمد؛ انسان در شعر معاصر؛ تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۸.
۱۷. مشیر سلیمی، علی اکبر (گردآوری و تدوین)؛ کلیات مصور میرزاده عشقی؛ تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی